

جلوه‌های عشق در غزلیات وحشی بافقی

علی دهقان*

مینا پورسعدی**

چکیده

عشق از اساسی‌ترین موضوعات شعر فارسی است و انواع زمینی و آسمانی آن در اشعار شاعران عامی و عالم و عابد و عارف، مضامین عالی و تعبیر زیبایی را به وجود آورده است. کمال‌الدین وحشی بافقی غزل‌سرای قرن دهم هجری، از جمله شعرای مهم و تأثیرگذار در مکتب واسوخت، با مهارتی که در به‌کارگیری الفاظ دارد سیمای عشق را به اشکال گوناگون به تصویر کشیده است. هدف این تحقیق این بوده که بشناسد که عشق مورد نظر وحشی چه ویژگی‌هایی دارد؟ نتیجه تحقیق حاضر نشان می‌دهد که ویژگیها و صفات عشق در غزلیات وحشی بافقی غالباً با مضامین راجع به مسأله عشق در آثار شاعران عاشق و عارف پیش از او همسانی‌های زیادی دارد. مقام "عشق" در شعر او والا بوده، نوع زمینی و مجازی آن نیز سایه یا واسطه عشق ملکوتی است. در این مقاله جلوه‌های گوناگون عشق در غزل‌های وحشی بررسی می‌شود.

کلمات کلیدی:

عشق، وحشی، غزل، صفات.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز. aaadehghan@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.

مقدمه

در اکثر دیوان‌های شعرای ادب فارسی، عشق به نوعی بن مایه اصلی مضامین و موضوعات شعری می‌باشد. هر کدام از شعرا بر حسب روحيات و نگاهی که به فلسفه هستی و خلقت و ظواهر آن دارند عشق را وسیله‌ای برای بیان معرفت و احساسات خویش قرار داده‌اند و همین نگاه‌های متفاوت موجب تقسیم عشق به روحانی، الهی، حقیقی، مجازی، آسمانی و زمینی شده است. چنانکه سنایی، مولوی، حافظ، عطار از جمله شعرایی هستند که نگاهشان به موضوع عشق نگاهی عرفانی و آسمانی است، در کنار آنها شعرای بنام دیگری چون سعدی، خواجوی کرمانی و از جمله کمال‌الدین وحشی بافقی با پرداختن به عشق زمینی و گاهی ملکوتی اشعار زیبایی را خلق کرده‌اند و بخشی مهم از سروده‌های خود، خصوصاً غزلیات را بدان اختصاص داده‌اند. داستان عشق به نوعی دیگر و جدید در مکتب وقوع نمود پیدا می‌کند.^۱ "وحشی یکی از آن چند ستاره فروزان بود که به یکبار خط بطلان بر دفتر هزاران سراینده همزمان خویش کشید و گستاخ و بی‌پروا در راه دلپسندی که رودکی و فردوسی و فرخی صدها سال پیش در پیش گرفته بودند گام نهاد و صدها سخنور دیگر را به دنبال خویش بدان شاهراه دلپذیر کشانید. این سخنور شیرین زبان با دلی آرزومند، ساده‌گویی و نوپردازی و بی‌پیرایگی و روان‌سازی را در زبان فارسی از نو بنیاد گذاشت" (وحشی، ۱۳۸۸: ۱۱۳). اینجاست که باید گفت: "سخن دل‌انگیز عشق، شنیدنی و گوش نواز است اما با این همه دل‌انگیزی، معمایی است بی‌شرح و موضوعی است که در حوصله دانش هیچ کس نمی‌گنجد و هر کس، به مقتضای دریافت‌های ذوقی خود، در حق عشق و درباره ماهیت و تعریف آن، سخن‌ها گفته و با بیان‌های گونه‌گون از قصه نامکرر عشق دم زده است." (میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۶۵). "به بیانی دیگر عشق، افراط محبت است... عشق، درخت وجود عاشق را در تجلی جمال معشوق محو گرداند که تا چون ذلت عاشقی بر خیزد، همه - معشوق ماند؛ و عاشق مسکین را از آستانه نیاز در مسند ناز نشاند و این نهایت مراتب محبت است (خمینی، ره، ۱۳۷۲: ۲۳۰).

افلاطون می‌گوید: "روح انسان در عالم مجردات قبل از ورود به دنیا حقیقت زیبایی و حس مطلق یعنی خیر را بدون پرده و حجاب دیده است، پس در این دنیا چون حسن ظاهری و نسبی و مجازی را می‌بیند از آن زیبایی مطلق که سابقاً درک نموده یاد می‌کند. غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را بر می‌دارد. فریفته می‌شود و مانند مرغی که در قفس است می‌خواهد به سوی او پرواز کند." (شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۷) به قول مولانا:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

(مولوی، ۱۳۶۸: ۲۰۱)

"عرفا گویند اگر عشق عالی نمی‌بود، موجودات مضمحل می‌شدند و آنچه حافظ ممکنات و معلولات نازاد است، عشق است (عشق عالی) که ساری در تمام ممکنات و موجودات جهان هستی می‌باشد، زیرا همه موجودات عالم طالب و عاشق کمال‌اند و غایت این مرتبه از عشق تشبیه به ذات خدای متعال است. مولوی می‌گوید:

عشق چون شد بحر را مانند دیگ عشق ساید کوه را مانند ریگ
عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گزاف"

(شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۸)

باید گفت عشق واژه‌ای است بسیار مقدس که حیات و ممت کائنات بر پایه آن استوار است. به قول مولانا داستان عشق داستان دیگر است. شاعران عارف به نوعی و شاعران غیر عارف به گونه‌ای عشق را در کلام خود استعمال نموده‌اند و برخی

آن را محور سخن خود قرار داده‌اند. اما کمال‌الدین وحشی بافقی به دلیل تجربه‌ای که خود در عشق دارد، با نگاهی خاص به موضوع عشق پرداخته است و آنچه بیان کرده حقیقتی است انکارناپذیر در وجودش، که خود مترجم آن است. او در بسیاری از غزلها نگاه روحانی به عشق دارد و آن را موجب فلاح و سلامت دانسته، عشق حقیقی را بهترین عشق‌ها معرفی می‌کند.

جلوه‌های عشق در غزلیات وحشی

وحشی بافقی عشق را خمیر مایه اصلی غزلیات خود قرار داده و به زیبایی از عهده تصویر آن بر آمده است. صلاهی عشق در غزلیات وحشی با نواهای گوناگون به صدا در آمده و مراتب عالی و نازل آن جلوه‌گر شده است. زین قصه هفت گنبد افلاک پرصداست کوه نظر مبین که سخن مختصر گرفت

(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۳۹)

وحشی شاعری است که نامش با عشق در آمیخته و در میان اقران خویش خصوصاً شاعران مکتب و اسوخت سرآمد آنان می‌باشد. تصاویری که وحشی با جوهر عشق خلق نموده است، جلوه زیبایی دارد. ویژگی‌های عشق از آن جمله است.

۱. ویژگی‌ها و خواص عشق

۱-۱. عشق مجازی سایه‌ای از عشق حقیقی

عشق مجازی "عشق‌ورزی با معشوق غیر حقیقی و قادر لایزال است که منشأ آن هوی و حب مجازی است" (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۵۸۲). برخی از مشایخ صوفیه به عشق مجازی اعتقاد دارند "مولوی نیز عشق مجازی را نفی نمی‌کند و در بسیاری موارد آن را مقدمه عشق حقیقی می‌داند و گوید عاشق مجازی، به صورت معشوق عاشق نیست بلکه به معنایی که در محبوب خود وجود دارد عاشق است" (گوهرین، ۱۳۸۲: ۱۳۹). وحشی عشق مجازی را سایه عشق حقیقی می‌داند زیرا "عشق مجازی باعث می‌شود که توجه او به عشق حقیقی، نسبت به دیگران آسان‌تر باشد" (آفاقی، ۱۳۸۵: ۱۷). "پس ای عزیز، دریغ اگر عشق خالی نداری باری عشق مخلوق مهیا کن که پیامبر (ص) فرمود: من عشق و عفو ثم کتم فمات مات شهیداً" (عین‌القصات همدانی، ۱۳۷۰: ۹۶). وحشی تاکید دارد که اصلاً عشق مجازی وجود ندارد بلکه تمامی عشق‌ها حقیقی است: زیرا "عشق مجازی و جمال مجازی همان جمال حقیقی است" (شیرازی، بی تا، ج ۲: ۴۰۹).

چونیک در گذری عشق ما مجازی نیست حقیقتی پس هر پرده مجازی هست

(دیوان، ۹۸/۴)^۳

به نظر شاعر عشق مجازی یکی از منازل بادیه عشق است که باید آن را طی کرد تا به مقصد عشاق رسید:

تا مقصد عشاق رهی دور و دراز است یک منزل از آن بادیه عشق مجاز است

(دیوان، ۳۹/۱)

از این رو در نظر شاعر عشق آدابی دارد و هر نگاهی و هر توجهی نامش عشق نیست:

هر نگاهی از پی کاریست بر حال کسی عشق می‌داند نکو آداب کار خویش را

(دیوان، ۱۳/۲)

۱-۲. راز عشق

مسأله عشق غیر قابل حل است و تا به حال نیز کسی این معما را حل نکرده است:

در اصل حل مسأله عشق کس نکرد یا ما بدین دقیقه مشکل نمی‌رسیم

(دیوان، ۳۰۲/۴)

"در صحیفه دوستی نقش خطی است که جز عاشقان ترجمه آن نخوانند، در خلوت خانه دوستی میان دوستان رازی است که جز عارفان دندنه آن ندانند" (میبدی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۰). به نظر وحشی عشق رازی است و در بیان آن زبان روشنگر نیست:

به راز عشق زبان در میان نمی‌باشد زبان ببندد که آنجا بیان نمی‌باشد

(دیوان، ۱۳۶/۱)

عشق با اینکه یک کلمه بیشتر نیست، اما به دلیل وسعت معنا و گستره‌ای که دارد. غیر قابل تفسیر و چون افسانه است که پایانی ندارد:

هرچه گویی آخری دارد بغیر از حرف عشق کاین همه گفتند و آخر نیست این افسانه را

(دیوان، ۱۹/۳)

اصولاً ابراز راز عشق گناه و جرم محسوب می‌شود:

جز عرض عشق هیچ گناه دگر نبود دل را که نسو مقید زندان حسرت است

(دیوان، ۱۳۸/۶)

چنانکه انسان عاشق نیز نمی‌تواند غم عشق خود را بیان کند:

تو به من گذار وحشی که غم تو من بگویم که تو در حجاب عشقی ز تو گفت و گو نیاید

(دیوان، ۲۱۴/۶)

۳-۱. جذبۀ عشق

جذبه، به معنای کشش، ربایش و نفوذ و تسلط روحی شخصی بر دیگری است. "در تداول تصوف و عرفان، کشش قلبی. در اصطلاح صوفیه، برکشیدن خدای بنده‌ای را. شارح گلشن راز آرد: جذبۀ عبارتست از نزدیک گردانیدن حق مربنده را بمحض عنایت ازلیت و مهیا ساختن آنچه در طی منازل بنده به آن محتاج باشد بی آنکه زحمتی و کوششی از جانب بنده در میان باشد" (لاهیجی گیلانی، ۱۳۷۷: ۲۶۵). این خاصیت عشق مورد توجه وحشی بوده است به نظر او کشش کمینه خاصیت عشق می‌باشد:

کمینه خاصیت عشق، جذبۀ ایست که کس را ز هر دری که پرانند بیش، پیشتر آید

(دیوان، ۱۹۷/۴)

عشق چون کمند است که عاشق را به بندی می‌کشد که رهایی از آن ممکن نیست:

وحشی نداشت پای گریز از کمند عشق او را به بند خانه حرمان گذاشتیم

(دیوان، ۲۸۱/۷)

صد چو وحشی بسته زنجیر عشقت شد ز نو بعد ازین گنجایش ما نیست زندان تو را

(دیوان، ۵/۵)

عاشق به هرگامی که بر می‌دارد و به معشوق می‌پیوندد، بندی بر بندهایش افزوده می‌شود و برای رهایی از این بند دنبال کشش دیگری است:

بند دیگر دارم از عشقت به هر پیوند خویش جذبه‌ای خواهم که از هم بگسلانم بند خویش
(دیوان، ۲۴۴/۱)

و هرکس ذوق این بند را در یابد از رهایی می‌گریزد:
قیدی است قیدعشق که ذوقش کسی که یافت هرگز طلب نکرد دل باز رسته‌ای
(دیوان، ۳۷۵/۷)

به نظر شاعر زمزمه عشق عاشق را به این ذوق فرا می‌خواند:
بس ذوق که حاصل کند از زمزمه عشق از وحشی اگر یار مرا عار نیاید
(دیوان، ۱۶۰/۷)

عشق مقصد و کعبه عشاق است. برای دست یافتن به آن، اشک و آه بدرقه عاشق است. شاعر تصویر زنده و گویا و بسیار جالبی از همانندیهای کاروان حجاج و راهیان کعبه عشق ساخته است:
وحشیم و جریده رو کعبه عشق مقصدم بدرقه، اشک و آه من قافله نیاز را
(دیوان، ۸/۷)

۴-۱. بیماری عشق

این سینا در کتاب قانون، عشق را مرضی از نوع وسواس و شبیه مالیخولیا می‌داند و علامت آن را گودی و خشکیدن چشم معرفی می‌کند (گوهرین، ۱۳۸۲: ۱۳۵). بیماری مشترکی که همه انسانهای عاشق گرفتار آن می‌باشد و علاج و درمان آن نیز یک نوع می‌باشد. وحشی می‌گوید درد و درمان یکی است: یعنی عشق هم درد است هم درمان:

مریض عشق اگر صد بود علاج یکیست مرض یکی و طبیعت یکی، مزاج یکیست
(دیوان، ۷۱/۱)

بیماری عشق شباهتی به دیگر بیماری‌ها ندارد. به قول مولانا "علت عاشق زعلتها جداست..." (مولوی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۹).

به همین مناسبت وحشی عشق را به دردی لاعلاج تشبیه کرده است:
از پیوی بهبود درد ما دوا سودی نداشت هرکه شد بیمار درد عشق، بهبودی نداشت
(دیوان، ۱۰۰/۱)

وحشی اگر تو فارغی از درد عشق، چیست این آه و ناله کردن و این شعر خواندن
(دیوان، ۱۰۶/۶)

به نظر شاعر هر دردی با آمدن طبیب بر بالین بیمار قابل درمان است ولی مرض عشق، طبیب را نیز به درد عشق مبتلا می‌کند:
وحشی مرض عشق کشد چاره گران را بیچاره طبیعی که به درمان تو آید
(دیوان، ۱۵۸/۷)

یکی از وجوه ممیز عشق با سایر امراض، آشفتگی است. به نظر وحشی مرض عشق قابل کتمان نیست و علایم عشق گویاتر از آن است که پوشیده بماند:

اگر بیند مرا طفلی به این آشفتگی داند که از عشق پری رخساره‌ای دیوانه خواهم شد
(دیوان، ۱۳۲/۲)

عشق دیوانه می‌کند و مانند آتش بسیار مؤثر است:
سـوختن با آتش است و عشق با دیوانگی
عشق بر هر دل که زد آتش چو من دیوانه شد
(دیوان، ۱۳۷/۶)

بازم غم بیهوده به هم‌خانگی آمد عشق آمد و با نشأه دیوانگی آمد
(دیوان، ۱۶۹/۱)

وحشی پایان عشق را ناکامی توصیف می‌کند، البته جایی که عشق مجازی^۴ در میان باشد:
عشق و سودا چیست وحشی مایه بی حاصلی غیر ناکامی ز خودکامان چه حاصل می‌شود
(دیوان، ۱۶۱/۱۱)

۱-۵. قدرت عشق

به نظر شاعر همه در برابر عشق عاجز و ناتوانند و کس را یارای مقاومت در مقابل عشق نیست. عشق قهرمان دلاوری است که مدعیان در برابرش تسلیم می‌شوند و از مواجه شدن با آن می‌هراسند:

ما سپر انداختیم اینک حریف عشق نیست طبل بر گشتن بزن ما مرد میدان نیستیم
(دیوان، ۲۷۲/۵)

صبر در برابر عشق سخت و ناممکن است:
صبر ما پنجه مومیست چو عشق آرد زور پنجه گر ساخته باشند ز خارا ببرد
(دیوان، ۱۱۵/۲)

گویند که پیش آر صبوری به غم عشق کی می‌رود این کار ز پیشم بگذارید
عشق بر صبر غلبه می‌کند و عاشق صبر و اختیار را از دست می‌دهد:
(دیوان، ۲۱۹/۳)

بر جیب صبرم پنجه زد عشقی گریبان پاره کن افتاده کاری بس عجب دست گریبان دوز را
(دیوان، ۱۰/۴)

وحشی عشق را به امیری تشبیه کرده است که حکم می‌راند:

درخاره کنده‌اند حریفان به حکم عشق جویی که چند فرسخ از آن شیر آمده ست
(دیوان، ۵۹/۶)

از ویژگی عشق این است که دل را تسخیر می‌کند. به جهت این خصیصه، عشق به جهان‌گشایی تشبیه شده است که هنگام تسخیر ملکی با سپاه عظیم حمله می‌کند:

ملک دل مرا که سواری بس است عشق با یک جهان سپاه به تسخیر آمده ست
(دیوان، ۵۹/۵)

۲. عقل و عشق

"همچنانکه میان آب و آتش تضاد است، میان عقل و عشق هم چنان است" (نجم‌رازی، ۱۳۶۶: ۶۰) و عقل جدای از عشق عقلی بیش نیست اما اگر انسان با وجود عقل کامل، عاشق شود به مقام انبیا می‌رسد "بعد از نبوت هیچ درجه‌ای ورای آن نباشد که با عقل تمام مرد عاشق شود" (جام زنده پیل، ۱۳۶۸: ۲۱۲). این مرحله را نور علی نور گفته‌اند "پس هر جا نور عشق که شرر نار الهی است بیشتر، نور عقل که قابل مشعل آن شرر است بیشتر است که نور علی نور" (نجم‌رازی، ۱۳۵۲، ج ۲: ۱۳۵۲) اما عرفا به دلایل مختلف عقل را بر عشق ترجیح داده‌اند (قهرمانی، ۱۳۷۸: ۳۲۳). "ای درویش عشق براق سالکان و مرکب روندگان است. هر چه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند" (نسفی، ۱۳۵۹: ۴۶۷).

وحشی معتقد است هیچ پیوندی میان عشق و عقل وجود ندارد و عشق دشمن عقل است. او تأکید دارد که مقابله عقل با عشق کاری عبث و بیهوده است زیرا عقل در برابر عشق تاب مقاومت ندارد و حتماً شکست می‌خورد:

ای عقل همانا که نداری خبر از عشق بگریز که او دشمن فرزانی آمد

(دیوان، ۱۶۹/)

به نظر وحشی عشق نوعی جنون است که اگر مبتلای آن گرفتار جنون گردد، دست به کارهای غیرعقلانه می‌زند:

آغاز کارم این چنین، انجام آن چون بگذرد در اول عشق و جنون آهم ز گردون بگذرد

(دیوان، ۱۷۳/۱)

ز من بر خاست تکلیف از جنون عشق بت وحشی ببر دیوانگی از طبع و تکلیف نمازم کن

(دیوان، ۳۳۴/۷)

ترسم جنون غالب شود طغیان کند سودای تو طوقم به گردن بر نهد عشق جنون فرمای تو

(دیوان، ۳۵۱/۱)

به نظر شاعر عاشق ساکن در کوی جنون، مقام و جایگاه پادشاهی دارد. در کوی جنون فرهادها و مجنون‌ها پرآوازه‌تر از خسروان و کیقبادان‌اند. وحشی چنین عشقی را می‌پسندد:

خوش آن عشقی که در کوی جنونم خسروی بخشد جهان پر لشکر از اشک جهان‌پیمای من باشد

(دیوان، ۱۷۲/۲)

وحشی می‌گوید عشق سلطانی است که اگر عاشقی را به دام انداخت او را رسوا و شهره شهر می‌کند:

پیش لیلی کیست تا گوید ز استیلای عشق بازگشت از کعبه مجنون رند و رسوا همچنان

(دیوان، ۳۳۶/۴)

به نظر او عشق مترادف با رسوایی است و انسان عاشق باید مانند مجنون باشد. و خود را در راه عشق فدا و شهره آفاق نماید:

که این هم در میان مردمان افسانه‌ای باشد چو مجنون تازه سازم داستان عشق و رسوایی

(دیوان، ۱۷۷/۲)

۳. مقام و عظمت عشق

صوفیان، عشق را فرض راه و طریقت دانند، زیرا که عشق بنده را به خدا رساند "چه حیات و ممات سالک عشق است" (گوهرین، ۱۳۸۲: ۱۳۶). به نظر وحشی بنای عشق محکم و پایدار است و با حوادث و اتفاقات فرو نمی‌نریزد:

بــــودی به راه سیل، بسی به که راه او طــــرح بنای عشق محبت اساس ما

(دیوان، ۲۲/۲)

عشق "خطه جانبازان است. و این را مملکت افسوس و دریغ و واویلا" (گازرگاهی، ۱۳۷۵: ۳۳۰). عشق بلاست، بلایی که یعقوب را چندین سال گریانده، چشمانش را گرفت:

این عشق بلایی است، شنیدی که چه‌ها دید یعقوب که دل در کف مهر پسرش داشت

(دیوان، ۹۹/۴)

از این رو وادیهای عشق همراه باخطرات و فراز و نشیبهای فراوان است:

در عشق اگر بادیه‌ای چند کنی طی بینی که در این ره چه نشیب و چه فراز است

(دیوان، ۳۹/۲)

عشق دریای پهناور، بیکران و عمیق است. عاشق در آن غرق می‌شود. غریق این دریا راه نجات ندارد:

چون نمی‌آید به ساحل غرقه دریای عشق می‌زند بیهوده از بهر چه چندین دست و پا

(دیوان، ۲۱/۳)

وحشی عشق را طوری دانسته که عقبات خوف و رجا آن را سخت‌گذر کرده است:

پای تا سر بیم و امیدم که طور عشق را غایبست نومیدی و امیدواری گفته‌اند

(دیوان، ۱۷۹/۳)

۴. صفات عشق

با توجه به صفاتی که وحشی بافقی برای عشق برشمرده است. از لحاظ دلالت و کارکرد درجاتی دارند؛ بعضی به لطافت و برخی به سخط و قهر عشق دلالت می‌کنند از این لحاظ می‌توان آنها را در دو گروه با ترتیب صفات لطف و صفات قهر عشق (از شماره ۱۲ به بعد) طبقه‌بندی کرد.

۴-۱. اتحادبخشی

"ای درویش آتش عشق است که سالک را از تفرقه و تلون بیرون می‌آورد و به جمعیت و تمکین می‌رساند و از کثرت و شرک خلاصی می‌دهد" (نسفی، ۱۳۵۹: ۱۴۲). به نظر شاعر پایان عشق وحدت است. بوی در تمثیلی می‌گوید عشق موجب وحدت پروانه و آتش است. در اینجا وحشی به عشق حقیقی و روحانی نظر دارد و آن را مایه وحدت وجودی عالم می‌داند: یعنی که اتحاد بــــود انتهای عشق پروانه محسو کرد در آتش وجود خویش

(دیوان، ۲۶۰/۵)

۴-۲. ارشادگری

عشق به جهت نقش ارشادی و روشنگرانه‌ای دارد به پیری تشبیه شده است که عاشق، مرید اوست: من مرید عشق گر ارشاد آن شد حاصلم آن صفت کش نام، موت اختیاری گفته‌اند

(دیوان، ۱۷۹/۵)

۴-۳. استغنا بخشی

عشق به پادشاهی تشبیه شده که گدایان درش فقط آستان بوس او هستند و از غیر او مستغنی‌اند:

مستغنی است از همه عالم گدای عشق ما و گدایی در دولت‌سرای عشق

(دیوان، ۱/۲۶۰)

۴-۴. بقا بخشی

وحشی دوام و بقای عشق را به آب حیات برتری داده، عاشق را جاودانه‌تر از خضر (ع) می‌داند:

آنها که نام آب بقا وضع کرده‌اند گفتند نکته‌های ز دوام و بقای عشق

(دیوان، ۳/۲۶۰)

۴-۵. شادی بخشی

وحشی عشق را سراسر مبارکی می‌داند و حال خوش عاشق را متفاوت از دیگر مردمان روزگار تصور می‌کند در مقابل

روزگار را عامل سیه‌روزی دانسته، آرزو می‌کند به دست روزگار و بازیهای آن نیفتد:

ز یمن عشق بر وضع جهان خوش خنده‌ها کردم معاذ الله اگر روزی به دست روزگار اتم

(دیوان، ۳/۲۷۸)

۴-۶. شورانگیزی

یکی از خواص عشق شورانگیزی است که در مقابل حسن -نماد غرور- می‌ایستد و صحنه دیگر خلق می‌کند:

آمد آمد حسن در رخس غرور انگیختن اینک اینک عشق می‌آید به شور انگیختن

(دیوان، ۱/۳۲۴)

۴-۷. شیرینی

عشق به جهت گوارایی و جاذبه به داستان شیرینی می‌ماند که خوشتر از آن داستانی وجود ندارد:

زبان به کام مکش وحشی از فسانه عشق بگو که خوشتر ازین داستان نمی‌باشد

(دیوان، ۷/۱۳۶)

۴-۸. کیمیاگری

"کیمیای مهر، روی را زر می‌گرداند" به نظر وحشی عشق کیمیایی است که دل‌های ناخالص را پاک می‌کند:

گر خاک تیره زرکن و سنگ سیاه سیم آن کس که یافت آگهی از کیمیای عشق

(دیوان، ۴/۲۶۰)

۴-۹. مستی بخشی

شراب عشق، خستگی و غم فراق را زایل می‌کند:

چه خوش است از تو وحشی ز شراب عشق مستی که نه خسته فراقی نه غم وصال داری

(دیوان، ۶/۳۷۹)

به نظر وحشی جایی که عشق هست، نباید از بودن سخن گفت. وحشی طالب آن است که به عشق حقیقی و روحانی

دست یابد و ننگ خودی را که به نوعی تفرقه است از خود بزدايد:

خواهم آن عشق که هستی ز سر ما ببرد بیخودی آید و ننگ خودی از ما ببرد
(دیوان، ۱۱۷/۱)

۱۰-۴. نیازمندی و نازکشی

ناز در اصطلاح عرفانی استغنا می‌باشد. وحشی از نیاز عشق چنین می‌گوید:
عشق است که سر در قدم ناز نهاده حسن است که می‌گردد و جویای نیاز است
(دیوان، ۳۹/۴)

ای عشق شدی خوار بکش ناز دو روزی کاین حسن فروشان همه قدر تو ندانند
(دیوان، ۲۰۳/۲)

از این رو عاشق هم باید از اظهار نیاز غافل نباشد:

اگر مکلف عشقی سر نیاز بنه که هر که هست به کیش خودش نمازی هست
(دیوان، ۹۸/۳)

لازم ناکامی عشق است استغنا حسن نیست جای شکوه گر می‌راندم از کوی خویش
(دیوان، ۲۴۱/۳)

عاشق نیز همواره نیازمند توجه معشوق صاحب کمال و جمال است:
نه همین فلک خجل شد ز کف نیاز عشقم که ز سجده‌های شوقم شده منفعل زمین هم
(دیوان، ۳۱۷/۴)

۱۱-۴. وفا

عشق به علت داشتن متاعهای وفا به دکانچه تشبیه شده است و این متاعها به قدری کمیاب است که در کل هستی نظیرش پیدا نیست. برجسته‌ترین متاع عشق وفاداری و پیوند قلبی عاشق و معشوق است:
متاعهای وفا هست در دکانچه عشقم که در سراسر بازار کائنات نباشد
(دیوان، ۱۸۵/۴)

۱۲-۴. آرامش‌زدایی

به نظر وحشی عشق دشمن جان انسان است ولی عاشق برای این دشمن ارزش قایل بوده، معتقد است که گریختن از دست عشق برای او خوشتر است تا جان او در آرامش و قرار باشد. خلاصه لازمه عشق بی‌قراری و ناآرامی است:
چون عشق خواهم دشمنی این جان ایمن خفته را تا باز صد ره هر شبی تغییر جای او دهم
(دیوان، ۳۱۲/۵)

زمانی که عشق می‌آید فراغ و آرام رخت می‌بندد:
من بودم و دل بود و کناری و فراغی این عشق کجا بود که ناگه به میان جست
(دیوان، ۵۴/۳)

عشق آتش بر خرمن هستی عاشق می‌زند و اعتبار و آرامش وجود او را به هم می‌ریزد:
نییم شرر ز عشق بس تا ز زمین عافیت دود بر آسمان رسد خرمن اعتبار را
(دیوان، ۷/۵)

۱۳-۴. انتقام‌گیری

یکی از خواص عشق انتقام‌گیری است. عشق مخالف قرار دل است. بدین دلیل تلاش می‌کند از دل آرام انتقام بگیرد:
عشق کـو تا شـحنهٔ حسرت به زندانم کشد انتقام عهـد فارغ بالی از جانم کشد
(دیوان، ۲۰۶/۱)

۱۵-۴. پرخطری

"محبت و محنت از یک خانه‌اند و محنت و شادی از هم بیگانه" (نجم‌رازی، ۱۳۶۶: ۴۵). وحشی مبتدیان را از خطر راه عشق آگاه می‌سازد و به نوعی هشدار می‌دهد که در معامله با عشق مراقب باشند:
در ره پـر خطـر عشق بتان بیم سر است بر حـذر باش در این ره که سر در خطر است
(دیوان، ۳۷/۱)

۱۶-۴. تمناسوزی

یکی از صفات مهم عشق، تمناسوزی است، یعنی عشق آرزوها را می‌کشد:
کم باد این فارغ دلـی کـو صد تمنّا می‌کند صـدبار گـردم گـرد سر، عشق تمنّاسوز را
(دیوان، ۱۰/۵)

۱۷-۴. خانه‌سوزی

نوعی تقابل بین عشق و صبر وجود دارد. از آنجا که جای صبر و عشق، خانه دل است، عشق بر صبر زور می‌آورد و با شرر خویش بدان آتش می‌زند و به جای آن می‌نشیند:
خانـه پر بـود از متاع صبر این دیوانه را سـوخت عشق خانـه سوز اول متاع خانـه را
(دیوان، ۱۹/۱)

۱۸-۴. خانه‌پردازی

عشق وقتی در خانهٔ جان قرار می‌گیرد، صاحب جان را بی‌خویشتن و آواره می‌کند:
من آن روز آستان بوسیدم و بار سفر بستم که سر در خانهٔ جان کرد عشق خانه‌پردازت
(دیوان، ۳۳/۵)

۱۹-۴. خوارگردانی

به نظر شاعر عشق انسان را بی‌اعتبار می‌کند، عزت او را از دستش می‌گیرد و او را در میان اقران خوار و رسوای عالم می‌سازد:
عشق گو بی‌عزت‌م کن، عشق و خواری گفته‌اند عاشقـی را مایهٔ بی‌اعتباری گفته‌اند
(دیوان، ۱۷۹/۱)

۲۰-۴. زخم‌زنی

توجه مرهم زخم عشق است، اما عاشق بدن نیازمند است، زیرا لازمهٔ عشق دردمندی است:
عشقم خراش سینه شد گو لطف تو مرهم منه گر التفاتی می‌کنی نا سوز کن این ریش را
(دیوان، ۱۲/۵)

۲۱-۴. غارتگری عشق

عشق فرصت‌طلب است. اگر فرصت یابد دست به غارت می‌زند و گزیده‌ترین سرمایهٔ انسان را که جان اوست، به یغما می‌برد:

ندهی عشق به خود ره که چو فرصت یابد قفل گنجینه جان پیچد و کالا برد

(دیوان، ۱۱۵/۷)

۲۲-۴. کافرنهادی

وحشی می گوید عشق مانند آدم کافر است. همچنانکه کافر از روی عناد و حسادت در برابر حقیقت قرار می گیرد، رشک و حسادت درباره معشوق نیز از صفات عاشق است:

من از کافرنهادی های عشق این رشک می بینم که با یعقوب هم خصمی بود جان زلیخا را

(دیوان، ۲/۳)

۵. شرط عشق

از حسین حلاج پرسیدند که عشق چیست؟ گفت: "امروز بینی و فردا و پس فردا" آن روز او را بکشتند، دیگر روز بسوختند و سوم روز بر باد دادند (عطار نیشابوری، ۱۳۷۷: ۴۱۷). با توجه عظمت و سختی های عشق، عاشقی شرط های دشواری دارد. به گفته وحشی رطل عشق گران است و عاشق قابل می طلبد و عاشقی کار هر آدم بی ظرف و بی جنبه نیست: می ز رطل عشق خوردن کار هر بی ظرف نیست وحشی ای باید که بر لب گیرد این پیمان را

(دیوان، ۱۹/۵)

و عشق دل شیدایی می خواهد و با هر دلی نمی توان به دنبال عشق رفت:

در راه عشق با دل شیدا فتاده ایم چندان دویده ایم که از پا فتاده ایم

(دیوان، ۳۰۰/۱)

به نظر وحشی عشق مایه سوز و گداز است، و دل بدون عشق افسرده و بی روح است. اما هر شعله ای که در دل می سوزد، عشق نیست. نظر وحشی در این بیت به عشق حقیقی معطوف است نه مجازی:

هر دلی کز عشق جان شعله اندوزش نبود گر سراپا آتش سوزنده شد سوزش نبود

(دیوان، ۱۵۱/۱)

به عقیده وحشی عشق مرد خود را می طلبد. هر کس نمی تواند مرد عشق باشد، زیرا که عاشق باید شجاع خطرپذیر باشد:

مرد عشق است آنکه گر عالم سپاه غم گرفت تاخست در میدان و بر بسیاری لشکر ندید

(دیوان، ۲۱۵/۴)

مردان عشق با معشوق ازلی نرد عشق باخته اند، لذا جسارت بندگان در این کار بدعت نیست:

بسا گدا به شهان نرد عشق باخته اند به ما مخند که این رسم بد نه بدعت ماست

(دیوان، ۲۵/۴۹)

نتیجه گیری

ویژگیها و صفات عشق در غزلیات وحشی بافقی غالباً با مضامین مسأله عشق در آثار شاعران عاشق و عارف پیش از او مشترکات زیادی دارد. وحشی در غزلیات خویش عشق را با معانی و تصاویر گوناگون آورده است. نظر پاک او در موضوع عشق تنها نگاه مجازی به عشق نیست. او عشق مجازی را سایه ای از عشق حقیقی می داند. در نظر وحشی سلطنت عشق

بلامنازع است، از این رو وی مقام عشق را بسیار والا و طور آن را پر از عقبات خوف و رجا و دریای آن را بی‌پهنا معرفی می‌کند. وی عشق را دشمن فرزانی می‌شناسد و جنون حاصل از آن را رسواگر می‌خواند. به نظر او عشق با اینکه بیماری لاعلاج است اما به خاطر صفات برترش برای اهل ذوق جذبه فراوانی دارد. وحشی این صفات را در سیمای لطف و قهر ذکر کرده است اما راز این عشق ناگشاده است و ابراز آن گناه شمرده می‌شود. او راه عاشقی را سخت می‌داند و شجاعت و شیدایی را شرط اصلی آن می‌شناسد.

یادداشتها

۱. "مکتب وقوع به سبکی از شعر فارسی گفته می‌شود که از اواخر قرن نهم تا اوایل قرن یازدهم رواج داشت و در دوره زمانی بین سبک عراقی دوره تیموری و سبک هندی پدیدار شد. ویژگی اشعار وقوعی سادگی، پرهیز از صنایع بدیعی و اغراق‌های شاعرانه، کاربرد اصطلاحات و زبان عامیانه و بیان صریح و بی‌پیرایه وقایعی است که بین عاشق و معشوق می‌گذرد. محتشم کاشانی، وحشی بافقی، لسانی شیرازی، اهلی شیرازی، فغانی شیرازی، اشرف جهان قزوینی، هلالی جغتایی و لحاف دوز همدانی از معروفترین سخنوران این مکتب به شمار می‌روند. شعر وقوع عمدتاً به اشعار عاشقانه اختصاص دارد و معشوق نیز در آن مرد است. در این مکتب اصل بر حقیقت‌گویی و بیان صادقانه وقایع و حالات عاشق و معشوق است. شاخه‌ای از مکتب وقوع به اشعار واسوخت اختصاص می‌یابد. واسوخت در لهجه فارسی هندوستان به معنی اعراض و دورگزینی بود و به شعری گفته می‌شود که شاعر به جای نازکشی و ستایش معشوق تهدید به رهایی می‌کند. این شیوه بیان بویژه در اشعار وحشی بافقی دیده می‌شود" (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۹۸).

۲. عشق از هر ریشه لغوی که باشد، عبارتست از فراوانی محبت یا بسیار دوست داشتن چیزی، و در وجه تسمیه آن، رأی غالب بر آن است که می‌گویند: عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه آن گیاهی است که در باغ پدید آید و درین درخت، اول بیخ در زمین سفت کند، پس سربرآورد و خود را در درخت می‌پیچد و همچنان می‌رود تا جمله درخت را فراگیرد و چنانش در شکنجه کند که نم در میان رگ درخت نماند... " (میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۶۵).

۳. نشانه ارجاع (دیوان: ۹۸/۴) یعنی: بیت ۴، غزل ۹۸ یک دیوان وحشی، به کوشش آذران نخعی.

۴. مولانا می‌فرماید: عشق‌هایی کز پی رنگی بود/عشق نبود عاقبت ننگی بود (مولوی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵).

۵. به قول مولانا: عشق از اول چرا خونی بود تا گریزد آن که بیرونی بود

(مثنوی/دفتر ۳، ۴۷۵).

منابع

۱. آفاقی سرای، قدرت (۱۳۸۵)، عشق و جلوه‌های آن در دو جلد اول و دوم کشف الاسرار و عده‌الابرار خواجه رشیدالدین میبدی، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز.

۲. جام ژنده پیل، احمد (۱۳۶۸)، انس التائبین، مقابله و تصحیح علی فاضل، چاپ اول، تهران: چاپخانه طهوری.

۳. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۸)، دیوان حافظ، به تصحیح قزوینی/غنی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، تهران: انتشارات اساطیر.

۴. خمینی(ره)، روح الله (۱۳۷۲)، فرهنگ دیوان اشعار امام خمینی (ره)، چاپ اول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

۵. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۹)، امثال و حکم، جلد دوم، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر.
۶. سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
۷. شاکر، کریم (۱۳۸۸)، "جلوه‌های عشق در شعر حسین منزوی"، فصلنامه تخصصی عرفان، سال ششم، شماره ۲۱، صص ۲۲۵-۲۴۰.
۸. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، شاهدبازی در ادبیات فارسی، تهران: فردوس.
۹. شیرازی، محمدمعصوم (بی تا)، طرائق الحقایق، جلد اول، به تصحیح محمدجعفر محجوب، بی جا: انتشارات سینایی.
۱۰. عادل، محمدرضا (۱۳۷۵)، فرهنگ عبارتهای عربی در شعر فارسی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۱۱. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۷)، تذکره‌الاولیا (گزیده)، به کوشش محمد استعلامی، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. عین‌القصات همدانی، عبدالله بن محمد (۱۳۷۰)، تمهیدات، به تصحیح عقیف عسیران، تهران: انتشارات منوچهری.
۱۳. قهرمانی، حجت الله (۱۳۷۸)، عشق و عقل در آثار سعدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی، به راهنمایی محمد عرب‌زاده.
۱۴. گوهرین، سیدصادق (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف، جلد ۷، تهران: انتشارات زوار.
۱۵. لاهیجی گیلانی محمد (۱۳۷۷)، شرح گلشن راز (مفاتیح‌الاعجاز)، ویرایش علیقلی محمودی بختیاری، تهران: نشر علم.
۱۶. معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
۱۷. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۶)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، چاپ پنجم، تهران: انتشارات مولی.
۱۸. ----- (۱۳۶۸)، غزلیات مولوی (گزیده)، انتخاب و توضیح سیروس شمیسا، تهران: چاپ نشر بنیاد.
۱۹. میدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۶)، کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ج. اول، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
۲۰. میرقادری، سید فضل الله (۱۳۸۴)، بررسی تطبیقی ویژگی‌های عشق در شعر حافظ شیرازی و ابن فارض مصری، علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره بیست و دوم، شماره سوم، صص ۱۶۵-۱۸۴.
۲۱. نجم‌رازی، نجم‌الدین دایه (۱۳۵۲)، رساله عشق و عقل، ج ۲، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۲. ----- (۱۳۶۶)، مرصادالعباد، به اهتمام محمدمامین ریاحی، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۳. نسفی، عزیزالدین (۱۳۵۹)، کشف‌الحقایق، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۴. وحشی بافقی، کمال‌الدین (۱۳۷۴)، دیوان وحشی بافقی، به کوشش پرویز بابایی، چاپ دوم، تهران: نگاه.
۲۵. ----- (۱۳۸۸)، دیوان وحشی بافقی، به کوشش حسین آذران نخعی، تهران: امیرکبیر.
۲۶. همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۸)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: هما.